

چگونه رهبری حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با

پنهان کردن حقایق نیپال از صفوف و کادرهای این حزب

از رویونیسم دفاع کرد؟

بخش اول

بجای مقدمه:-

اکنون که نامه های حزب کمونیست انقلابی امریکابه حزب کمونیست نیپال (م) نشر و در دسترس عموم قرار گرفته، مطالب زیادی در رابطه با مبارزه درونی جنبش انقلابی بین المللی، موضعگیری احزاب شرکت کننده در این جنبش در قبال رویونیسم نیپالی و از آنجمله موضعگیری حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در دسترس مافرار گرفته است. این مطالب هم از نظر تنوری و هم از نظر عملی (سیاسی) برای ما آموزنده اند. از مطالعه این نامه هایی میبیریم که چگونه تنوری های مارکسیزم- لنینیسم- مانویسم تکامل میکند و چطور احزاب و سازمانهایی که قادر نیستند با امواج دریای متلاطم علم و عمل این جنبش حرکت کنند، مانند خس و خاشاک با کف های سپید میان تهی آن دمساز گشته و در ساحل آرام خود در ابدست سکوت و سکون سپرده به گذشته هاتعلق میگیرند. در این نامه هایک درک عمیق از تنوری های علمی کمونیسم در مقابل یک درک بورژوائی که بظاهر کمونیستی ولی در حقیقت بر کمونیسم لم داده رودر و قرار دارند. این رویارویی هر کمونیست را بر سر دوراهی انتخاب بین کمونیسم و رویونیسم قرار می دهد. اعضای حزب کمونیست (مانویست) افغانستان باید از خود پرسند که رهبری آنها چه راهی را انتخاب کرده است؟

تاجانیکه به افغانستان مربوط میشود، گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (مارکسیست- لنینیست- مانویست) و مانویست های افغانستان قبل از مطالعه این نامه هاهم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر سیاسی (عملی) در موازات یکدیگر با صراحت کمونیستی موضع طبقه کارگر افغانستان را در قبال رویونیسم در نیپال اعلام کرده بودند. اما بد بختانه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان تاکنون در قبال این خیانت به انقلاب پرولتری و خلق آزادیخواه نیپال سکوت اختیار کرده است. این حزب بعد از بیرون آمدن نقد های مادست به یک کار داخلی ارائه معلومات نادرست به صفوف و کادرهای زده است تا موضعگیریهای نادرستش را استتار کند.

این نوشته آماده چاپ بود که نقدیکی از رهبران این حزب تحت نام مستعار "کاروان" به ما رسید. اگر چندین اولین بار است که آنها فحاشی و ناسزاگویی شان را تا حد استعمال واژه های چون "افسارگسیخته" محدود

میسازند و فریاد نمی‌زنند که اطفال فلان مانویست زبان مادری شان را فراموش کرده اند، شهرت مکمله رفقای ما رابه دستگاه اطلاعات امپریالیست‌ها می‌دهند و به تهمت زنی که ما با فلانی ها فلان کاغذ را امضا کرده ایم، نمی‌پردازند، ولی معلوم میشود که کینه و عداوت شان از مانویست های افغانستان به حدی است که حاضرند حتی مبارزه برحق آنها علیه رویونیسم و خیانت به انقلاب در نیپال را بی اعتبار ساخته و به یک عقل جنگ منحط مبدل سازند. اهمیت ایدئولوژی کمونیسم نزد این افراد به حدی تنزل نموده که حتی تحت نام مستعار "کاروان" نیز جرأت نمی‌کنند از کمونیسم در مقابل رویونیسم بطور فعال دفاع کنند. اما مانویست های افغانستان دفاع از کمونیسم و انقلاب پرولتری را رسالت زندگی خود میدانند و خود را از نظر ایدئولوژی موظف می‌شمارند که علیه رویونیسم، انواع انحرافات ضد کمونیستی و خیانت به انقلاب پرولتری، مبارزه کنند و مبارزه سیاسی را که شکل عمده ایدئولوژی است به عقل جنگی و آپسقالی مبدل نکنند. این امر که در درازمدت هرنیروی کمونیسم دروغین را از یاد خواهد آورد، حزب کمونیست (مانویست) افغانستان رابه دسته کوچکی خالوادگی و ولوکالستی که تمام پوتنسیال رشد و گسترش را از دست داده، مبدل خواهد کرد.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان و سانترالیزم - دموکراتیک .

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در طی بیشتر از چهار سال گذشته کادرها و صفوف این حزب را در مورد نیپال در تاریکی مطلق نگه داشته است. از صحبت های که کادرهای این حزب در داخل و خارج از طریق انترنت و چتینگ انجام میدهند (مخصوصا در اروپا)، معلوم میشود که آنها از حقایق نیپال بکلی بی خبراند. اما وقتی شعله جاوید را میخوانیم و مقالات آنرا در رابطه با نیپال و حوادثی که در داخل جنبش کمونیستی در جریان بوده می بینیم و زمان نشر این مقالات را با زمان این حوادث و بویژه نامه های حزب کمونیست اضلاع متحده و حزب کمونیست نیپال مقایسه میکنیم، می بینیم که مرکزیت این حزب از تمام واقعات و حوادثی نیپال چه در سطح سیاسی و چه در سطح ایدئولوژیک اطلاع داشته است.

رهبری این حزب عمدا کادرها و صفوف را در تاریکی واقعات نیپال قرار داده و هیچ یک از اعضا و کادر هایش را در داخل نیز در روشنی حقایق قرار نداده است. معنی اینکار از نظر سیاسی اینست که رهبری حزب کمونیست (مانویست) افغانستان ارتباط دیالکتیکی مرکز و صفوف را برهم زده است. در طی این مدت وحدت صفوف و رهبری بر روی مسئله نیپال، وحدت غیر آگاهانه بوده است. رهبری از انحراف رهبران حزب کمونیست نیپال (م) خبر داشته و مطلع بوده که در این حزب رویونیسم بظهور رسیده و انقلاب را از پشت خنجر کاری میکند، ولی صفوف را در جریان قرار نمیداده است. دریافت معلومات درست و رهنمود سیاسی - ایدئولوژیک حق دموکراتیک صفوف است و نقض این مسئله نقض سانترالیزم - دموکراتیک میباشد.

از نظر تشکیلاتی این کار نقض آئین نامه و بعباره دیگر نقض یک مسئله ایتراتیویک است زیرا حزب خود یک مسئله مهم استراتژیکی میباشد. این نقض قسمت مرکزیت معادله را بنبط بیروکراسی حزبی سنگین تر میسازد و ارتباط مرکز و صفوف رابه "ارتباط دسته آگاه از همه چیز" و "دسته از دنیایی خبر" تبدیل میکند. از نظر ایدئولوژیک، این کار معنی نقض صریح یک اصل ایدئولوژیک میباشد، زیرا سانترالیزم - دموکراتیک یک اصل ایدئولوژیک است. صرف نظر از این مسئله، مبارزه با رویونیسم و افشانی بیرحمانه آن وظیفه

سیاسی و مبرم حزب پرولتاریا می باشد. در جهان هیچ مانویستی نیست که در قبال رویزیونیزم و خیانت به جنگ خلق، سکوت راجایز بداند. اما حزب کمونیست (مانویست) افغانستان نه فقط تاکنون سکوت کرده، بلکه همین یکسال پیش با طمطراق زاید الوصفی به پیروزی انتخاباتی این حزب به پایکوبی پرداخته و کارزار دفاع از رویزیونیزم و خیانت به جنگ خلق را به راه انداخت. در اینجا دیده میشود که وحدت صفوف رهبری بطور اتوماتیک از وحدت آگاهانه و ایدئولوژیک به وحدتی که "عدم معلومات درست" موجبات آنرا فراهم کرده، تنزل یافته است. اینگونه وحدت بدون شک وحدت گذر اوقتی میباشد. رهبری عمداً صفوف را از حالت پیکره آگاه حزب پیش آهنگ پرولتاریا بیرون آورده و به توده از دنیایی خبر که بدنبال عده ای از بیروکراتهای حزبی کورکورانه روان اند، مبدل ساخته است.

با این اوصاف وحدت تشکیلاتی این حزب تا چه زمانی ادامه خواهد یافت؟ پاسخ به این سوال خیلی ساده است. تا آن زمانی که اصول کمونیزم در نظر صفوف این حزب به ساینس تغییر جهان مبدل نشده باشد. زمانی که آنهادرک کنند که روابط خون شریکی، هم قبیله یی، هم منطقه یی و رفاقت های خصوصی قادر به تغییر جهان نیستند و تنها با علم انقلاب در روشنائی ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مانویزم میتوان جهان را تغییر داد، آن زمان این حزب دیگر وجود نخواهد داشت. زیرا این حزب با این اسلوب کار هیچ زمانی قادر نیست که ارتباط عاطفی، خانوادگی و خونشریکی را به ارتباط سیاسی- ایدئولوژیک مبدل سازد.

موضع حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در قبال نیپال در نوامبر سال 2006

پیشتر اشاره کردیم که کادرها و صفوف حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در داخل کشور و همچنین در اروپا از حقایقی که در طی بیشتر از 4 سال در نیپال در جریان بوده کاملاً بی اطلاع میباشند. آنها بهنگام صحبت های انترنتی و چتینگ شان با افراد و سازمانهای شبه ترنیتیسیستی و اپورتونیستی و بیوژه تسلیم طلبان تا کنون از موضع حزب کمونیست نیپال (م) دفاع میکنند. به نظر ما دیگر حزب کمونیست نیپال (م) به پرولتاریا و خلق نیپال تعلق ندارد و یک حزب رویزیونیستی خادم به بورژوازی کمپرادور نیپال هست و دفاع از این حزب به معنی دفاع از بورژوازی کمپرادور و عمال امپریالیزم میباشد.

کادرها و صفوف حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در مورد نیپال گیج و سردرگم اند. امارهبری حزب از تمام کم و کیف نیپال آگاهی دارد و در قبال آن از همان آغاز بطور آگاهانه موضع گیری نموده است. زیرا هم حزب کمونیست انقلابی امریکا و هم حزب کمونیست نیپال (م) در نامه هایی شان ذکر میکنند که از طریق جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این نامه ها را رد و بدل نموده و یک کاپی از این نامه ها به احزاب شرکت کننده در این جنبش فرستاده شده است. در اینجا آنچه با اهمیت میباشد، این است که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان درست در جهت تقویه موضع رویزیونیستهای نیپال موضعگیری میکند، نه در دفاع از کمونیزم و منافع جهانی پرولتاریا. در شماره 14 ام شعله جاوید منتشره نوامبر 2006 مطابق ماه عقرب سال 1385 شمسی، در صفحه چهارم چنین میخوانیم:

"نیپال در مرحله حساسی از تاریخ خود قرار گرفته است. انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال پس از پیشروی رزمنده و موجار جنگ خلق در طی مدت زمانی بیشتر از یک دهه، اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد توام با این فرصت تاریخی کم نظیر، مخاطرات عظیمی نیز بر سر راه انقلاب خودنمایی میکند"

در سال 2005 حزب کمونیست نیپال (م) اعلام میدارد که برای دموکراسی نوین مبارزه نمیکند بلکه مبارزه آنها برای جمهوری انتقالی فدرال میباشد (بعدها بحث خواهیم کرد که در همین ایام حزب کمونیست نیپال (م) حتی دموکراسی نوین مانوتسه دون رادوپیروی از آن رادگماتیزم میخواند و حزب کمونیست (مانویست) افغانستان نیز از این موضعگیری در همین زمان اطلاع دارد). این حزب از خود نیپالی بیشتر میروند نقش کاسه داغتر از آش را بازی و میگوید که "انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال پس از پیشروی رزمنده و موجار جنگ خلق در طی مدت زمانی بیشتر از یک دهه، اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد".

در ماه اکتبر سال 2005 (بیشتر از یکسال از نشر همین شعله جاوید) حزب کمونیست انقلابی امریکایی نامه اش به احزاب کمونیست عضو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مینویسد که حزب کمونیست نیپال (م) در راه خیانت به انقلاب گام گذاشته و رویونیوزم بر این حزب چیره گشته است. این نامه بدون شک به حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در ماه اکتبر سال 2005 رسیده و در نشست بیروی سیاسی مورد جروبحث قرار گرفته است. نتایج این جروبحث و تصامیم رهبری نه از طریق ارگان داخلی حزب و نه از طریق شعله جاوید در اختیار کادرها و صفوف حزب قرار میگیرد و نه در اختیار جنبش کمونیستی افغانستان.

در ماه جولای سال 2006 (5 ماه پیشتر از نشر همین شماره شعله جاوید) حزب کمونیست نیپال (م) به نامه حزب کمونیست انقلابی امریکایی پاسخ میدهد و در ضمن حمله بر لنین و انقلاب اکتبر؛ استالین و مانوتسه دون و جنگ خلق و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تأیید میکند که برآستی به یک حزب خائین به انقلاب تبدیل شده است. در بین ماه جولای و نوامبر سال 2006 (طی 4 ماه) یک کاپی از این نامه از طریق جنبش انترناسیونالیستی به حزب کمونیست (مانویست) افغانستان میرسد. این نامه مانند نامه پیشین در بیروی سیاسی حزب بدقت خوانده و بطور مفصل مورد جروبحث قرار میگیرد. در پایان نشست بیروی سیاسی، اعضای بیروی سیاسی به دفاع از رویونیوزم فیصله میکنند و از طریق شعله جاوید اعلام میدارند که: "مابه قابلیت رفقای نیپالی... اطمینان داریم".

به تعقیب آن هنگامیکه میخواهند بر ملا و واضح به حزب کمونیست انقلابی امریکایی بگویند که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از رویونیوزم در نیپال دفاع میکند، به تمجید اغراق آمیز از دست آوردهای حزب کمونیست نیپال (م) به داستانسرای می نشینند: "اکنون در آستانه پیروزی قرار دارد. مابه قابلیت رفقای نیپالی و کل جنبش مان، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، برای مواجه شدن موفقانه با این چالش ها اطمینان داریم". و به دنبال آن به تفصیل میگوید که "ملیت ها و اقوام تحت ستم از ستم ملی شاهی نجات یافته و حکومت های خودمختار خود را تشکیل داده اند. اخیراً حزب درین مورد رابه داخل کتند و نیز کشانده و به سازماندهی ملیت ها و اقوام تحت ستم در داخل پایتخت پرداخته است، زنان نیپالی که هم اکنون بخش بزرگی

از اردوي رهانيبخش ملي رادر برميگيرند و در قدرت سياسي انقلابي سهيم اند، در مناطق آزاد شده به آنچنان آزادي هايي دست يافته اند که نه تنها در کل منطقه شبه قاره هند بي نظير است، بلکه بعضي از نمونه هاي آن رادر کشورهاي،، پيشرفته غرب،، نیز نمیتوان سراغ کرد. انقلاب قادر شده است در مناطق آزاد شده ضربات کاري اي بر نظام کاستي وارد نماید و نمونه هاي انقلابي اي ارائه نماید که نه تنها ارتجاع نپيال بلکه ارتجاع حاکم بر،، بزرگترین دموکراسي جهان،، يعني هندنيز در مقابل آن از لحاظ تاريخي کاملاً خجل باشد.

اینک همین گروه هاي چريکي غيرمجهز و ابتدائي، تحت رهبري مشي مارکسيستي -لنينيستي -مانونيستي حزب کمونيست نپيال (مانونيست)، به یک نيروي نظامي رزمنده انقلابي عظيم مبدل گرديده است. اردوي رهانيبخش خلق نپيال اکنون داراي یک قواي منظم هفت فرقه بي است. مجموع افسران و سربازان شامل در ک فرقه بيشتراز سه هزار نفر هستند. این قوت هاي منظم راصدها دسته چريکي توده بي حمايت مي نمايند که در اطراف و اکناف کشور پراکنده اند و تعداد مجموع افراد آنها به ده ها هزار نفر مي رسد.

این نيروي هاي مسلح انقلابي هم اکنون بيشتراز هشتاد درصد از مناطق روستايي نپيال را در تصرف دارند و مراکز ولايات و همچنان پایتخت مملکت يعني شهر کتمندو را در محاصره گرفته اند. نقطه قوت عظيم این نيرومندي انقلابي نظامي این است که ه با اتکاء تام و تمام بر رزمندگي توده هاي نپيالي به کف آمده و کمک تسليحاتي و پولي هيچ قدرت امپرياليستي و ارتجاعي خارجي در آن نقش نداشته است. دولت ارتجاعي شاهي نپيال که در جريان پيشروي هاي جنگ خلق پيوسته شکست خورده و محدود تر و محدود تر گشته است، اینک در آستانه نابودي قرار دارد و توسعه طلبان هندي، تجاوزکارانه و اشغالگرانه به حمايتش برخيزند و توده هاي رزمنده و پياخاسته نپيالي را طي یک دوره ديگر در جنگ مقاومت ضد تجاوز و اشغال و دفاع از استقلال و آزادي ملي شان نیز متحان نمايند. اردوي شاهي نپيال در حال حاضر صرفاً شهر کتمندو و مراکز ولايات و منطقه ترابي و دانگ را، که دو منطقه دشني و هموار هستند و منطقه ترابي دشت نوار مرزي جنوب نپيال با هند است، در کنترل دارند. اما کنترل اردوي شاهي ديگر یک کنترل موثر نيست قوت هاي آنها در قشله هاي شان محصور اند و موقع حرکت از یکجا بجاي ديگر کاروان هاي بزرگ تشکيل مي دهند. سربازان اردوي شاهي حتي ديگر کنترل شاهراه ها و مسافرين را نیز رها کرده اند (شعله جاويد).

ما قضاوت را به خواننده عزيز می سپاريم.

روزيونيزم در سال 2005 به بر حزب کمونيست نپيال (م) مسلط شده بود و حزب کمونيست (مانونيست) افغانستان از آن اطلاع داشت.

این جای بحث نیست که رويونيزم در نپيال در ظرف چند روز ظهور و به حد بلوغ و نيرو مندی نرسیده است. از جانب ديگر اين رويونيزم خيانت ياندام کاری یک يادونفر از رهبران این حزب که در یک شام تيره تصميم گرفته اند به خلق خيانت کنند، نیست. این خيانت ثمره منطقی خط حرکتی این حزب است که آهسته آهسته در جريان زمان جان گرفته، در مجاری حياتی حزب کمونيست نپيال (م) نفوذ ورشدر کرده تابه این جارسیده است. به همین صورت این جای بحث نیست که این خيانت در اينجا ختم نشده، بلکه رشد نموده و پيشتر ميرود تا تمام حزب رافاسدوبه ضد انقلاب مبدل سازد. سيرانکشاف رويونيزم در چين و روسيه این حقيقت را تانيد ميکند. ممکن است در نپيال عکس آن واقع شود ولی کنفرانس کمیته مرکزی حزب در خزان سال گذشته نشان داد که احتمال این حادثه خیلی ناچيز است. در حال حاضر بر حزب کمونيست نپيال (م) خط و سمت

حرکت، دورنما و اهداف استراتیژی بورژوازی حاکم میباشد. اما حزب کمونیست (مانویست) افغانستان تا هنوز با سکوتش آنرا تائید میکند. اگر سیرانکشاف رویزیونیسم در نیپال برای یک حزب کمونیست مهم باشد و در ضمن این نیز مهم باشد که کادرها و صفوفش علل ظهور، میکانیزم رشد و اسلوب خیانت رویزیونیسم را بشناسند، بدون شک آن حزب این موضوع را به صفوفش انتقال داده و آنها را به مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی جهت جلوگیری از وقوع این خیانت در کشور خودی، دعوت میکند. محدود ساختن موضوع در حد رهبری، بمعنی اهمیت ندادن مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک صفوف و آگاه شدن آنها از علل و عوامل رویزیونیسم، میکانیزم ظهور و اسلوب خیانت آن میباشد.

اولین علایم سلطه رویزیونیسم بر حزب کمونیست نیپال (م) در سال 2005 به مشاهده رسید. در سال 2005 حزب کمونیست نیپال (م) مسئله "دموکراسی" را مطرح ساخته و جنبش کمونیستی بین المللی را بر سر دوراهی قرارداد: این دوراهی با این سوال آغاز میشود: آیا برای کمونیسم و جهان بدون طبقه و استثمار مبارزه کردیاکوشش نمود در جهانی که تحت امپریالیسم و سرمایه داری قرار دارد، هر چه را که میتوان بدست آورد گرفت و به آن راضی شد؟ بعبارة دیگر آیا باید بی هراس به سوی قله کوه به پیش رفت و دم و دستگاه نظام کهن را برچید و دولت نوین خلق را تاسیس نمود یا اینکه با امپریالیسم و ارتجاع برگردیم سازش نشست و با احزابی که نماینده آنهاست سر معامله گری را گرفته و به فریب دادن خلق دست زد؟

تاجانی که چندی از رهبران دست اول حزب مانند بابورام باترای، اندراموهن سیگدال (باسانتا) چاندرا پرکاش گوجریل (گورف) علناً تبلیغ میکردند، دیده میشد که حزب کمونیست نیپال راه دوم را انتخاب کرده است. این افراد در نشرات انگلیسی زبان این حزب به انتقاد از انقلابات پرولتری در قرن گذشته تحت رهبری لنین و مانوتسه دون پرداخته و از طریق مصاحبه ها و مقالات و غیره میگفتند که نباید انقلابات پیروزمند قرن گذشته را مثال قرارداد و میگفتند که راه رسیدن به آزادی خلق نیپال راه انتخابات آزاد پارلمانی و جمهوری انتقالی فدرالی میباشد. این فرمولبندی به روشنی میگوید که جنگ خلق (یعنی عالی ترین طریق حل تضاد میان خلق و دشمنان خلق) که یکی از عمده ترین ستونهای تکاملی قله سوم ایدئولوژی کمونیسم است، دیگر به انقلابات پیروزمند قرن گذشته تعلق دارد که مانباید آنها را مثال خود قرار دهیم. این حزب "حق سرنوشت ملل بدست خویش" را به دور انداخته و بجای آن راه حل فدرالیسم را توصیه میکند و حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در تمجید آن این چنین بر مدح ستایش می نشیند: "ملیت ها و اقوام تحت ستم از ستم ملی شاهی نجات یافته و حکومت های خودمختار خود را تشکیل داده اند. اخیراً حزب اقدامات درین مورد را به داخل کت مندونیست کشانده و به سازماندهی ملیت ها و اقوام تحت ستم در داخل پایتخت پرداخته است". بر طبق این فارمول "فدرالیسم راه نجات از ستم ملی فئودالی یا شاهی" میباشد و این خود تائید میکند که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان به انتزاع فئودالیسم از امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور معتقد است.

صرف نظر از اینکه قاموس سیاسی مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم چیزی را بنام "ستم ملی شاهی" نمی شناسد، پرولتاریا را نمود میدهد که مسئله ملی را از طریق دادن حق تعیین سرنوشت بدست خویش، حل کند. حزب پرولتاریا حق ندارد "حق تعیین سرنوشت بدست خویش" را با فدرالیسم بورژوازی بر اساس ملیت عوض

معاوضه نماید. حزبی که راه حل مسئله ملی بورژوازی را بر راه حل پرولتاریا رجحان میدهد، به پرولتاریا تعلق ندارد. این انحراف از مارکسیزم - لنینیسم - مانویزم در همان سال 2005 هویدا بود و نشان میداد که حزب کمونیست نیپال (م) دیگر درفش پرولتاریا بر زمین انداخته و پرچم بورژوازی را حمل میکند.

رهبران این حزب قبل از هر چیز دیگر با صدای بلند اعلام میکردند که مخالف جنگ داخلی میباشند. آنها دیگر ترمینالوژی "جنگ خلق" را بکار نمیبردند. و باده هانوع عشوه گری و کرشمه فروشی به فنودال- کمپرادور ها و توسعه طلبان هندو امپریالیزم اضلاع متحده میرساندند که برای دست یابی به جمهوری انتقالی فدرال حاضرند که پایگاه های سرخ در روستاها را منحل سازند، از سیج توده هادست بشویند، و املاک فنودالها را به آنها برگردانند، و با تبدیل کردن زنان ارتش سرخ به توالت پاک کن های بارک نظامی، ساختارستمگری جنسی فنودالی - کمپرادوری را احیا کنند. یکسال بعد از بر ملا شدن تمام این خنجر هائیکه بر قلب انقلاب در نیپال فرو برده میشدند، حزب کمونیست (مانویست) افغانستان به تکریم و تقدیس و جنات این خیانت دست میزد و در مقابل آن به سجده می نشیند. تفاوتی که حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با رویزیونیستهای مسلکی نیپال دارد این است که آنها میگویند که این "خیانت" فقط یک تاکتیک است و حزب کمونیست (مانویست) افغانستان آنرا "عقربند پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین" میخواند.

حزب کمونیست انقلابی امریکا در نامه اولش چه نوشته بود؟

مادر حال ترجمه نامه مورخه 1 اکتبر 2005 حزب کمونیست انقلابی امریکابه حزب کمونیست نیپال (م) و نامه 1 جولای حزب کمونیست نیپال (م) به حزب کمونیست امریکابودیم که نسخه "ایرانی" ترجمه نامه حزب کمونیست انقلابی امریکابواسطه حزب کمونیست ایران (م.ل.م) بیرون داده شد. دور فیزیکی که موازی با یکدیگر به ترجمه نامه های حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست نیپال (م) مشغول بودند، کارشان را متوقف ساختند. ما با این فرض که ایرانی هامتباقی این نامه هارانیتر ترجمه خواهند کرد، برای فعلا کار ما را متوقف ساخته ایم و در صورتیکه دیده شود ایرانی ها فقط یک بخش از این نامه هارا ترجمه کرده اند، ما بار دیگر کار ما را آغاز خواهیم کرد.

اما برای اثبات بخشی از ادعاهای ما، ناگزیریم که قسمت هائی از نامه اول این دو حزب بیکدیگر در این جا ذکر کنیم و از ترجمه خود ما استفاده نمائیم تا بتوانیم این مسئله را روشن سازیم که چگونه خیانت به انقلاب در نیپال در همان سالهای 2005 یعنی قبل از "امضای معاهده صلح فراگیر" و کنفرانس چنگ ونگ واضح و روشن بود و چطور حزب کمونیست انقلابی امریکاین انحرافات را برجسته ساخته و چگونه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان آنها را استمالی و بمبارزه ایدئولوژیک درون حزبی بنفع رویزیونیسم پشت پا زده است.

در نامه اول حزب کمونیست انقلابی امریکادر رابطه با "دموکراسی" که نیپالی ها آنرا جایگزین استراتیژی جنگ خلق کرده اند، چنین میخوانیم:

Our own central understanding of the question of democracy and dictatorship is best expressed by the following quotation from Comrade Avakian: "In a world marked by profound class divisions and social inequality, to talk about 'democracy'—without talking about the *class nature* of that democracy and which class it serves—is meaningless, and worse. So long as society is divided into classes, there can be no 'democracy for all': one class or another will rule, and it will uphold and promote that kind of democracy which serves its interests and goals. The question is: *which class* will rule and whether its rule, and its system of democracy, will serve the *continuation*, or the eventual *abolition*, of class divisions and the corresponding relations of exploitation, oppression and inequality."

درک مرکزی ما از مسئله دموکراسی و دیکتاتوری در قالب جملات زیر از جانب رفیق باب اوکیان بیان شده است "در جهانی که ژرفا به طبقات و عدم مساوات اجتماعی تقسیم گردیده صحبت از "دموکراسی" بدون در نظر داشت خصلت طبقاتی آن و اینکه در خدمت چه طبقه ای قرار دارد- یاوه سرانی و بدتر از آنست. تازمانیکه جامعه بطبقات تقسیم گردیده "دموکراسی برای همه" نمیتواند وجود داشته باشد: یکی از طبقات در جامعه سیادت میکند و این طبقه آن دموکراسی ایراکه به نفع آنست و در جهت اهداف آن سیر میکند حمایه نموده و آنرا ترویج میسازد. مسئله اینطور طرح میشود که: کدام طبقه سیادت میکند و آسایادت و سیستم دموکراسی آن به *تداوم* تقسیم جامعه به طبقات و *یاب به براندختن* آن و مناسبات استثمارگرانه، ستمگرانه و عدم مساوات آن خدمت میکند."

اما نیپالی هابجای آنکه از اشتیاه خود صادقانه نقد کنند و خود را بمثابه بخشی از گردان جهانی طبقه کارگر حساب نموده و انقلاب نیپال را قسمتی از این امر جهانی بدانند، سرکج بحثی را میگیرند و به لندن، استالین و مانوتسه دون حمله میکنند و شکست انقلاب در چین و روسیه را قبل از هر چیز دیگر بیای استالین و مانوتسه دون حساب میکنند، (بر بخشی از همان منطق خانینانه ای که ترتیسکیستها و شبه ترتیسکیست هادر مورد استالین و مانوتسه دون بکار میبرند، تکیه میکنند). در نامه آنها میخوانیم:

But questions have come up as to why those proletarian powers turned into their opposites without any bloodshed, right after the demise or capture of the main leadership? Why did Comrade Stalin fail to control the emergence of revisionists from within the party he had led, despite that he did his best, including forceful suppression against them? Why did the CPC under Mao's leadership, despite that it launched the Cultural Revolution, fail to stop revisionist Deng and his clique from grabbing power after his demise

ترجمه:

سوال اینجاست که چرا آن انقلابات بعد از مرگ و یادستگیری رهبران عمده حزب بدون کدام خونریزی به ضد خود میدل شدند؟ چرا رفیق استالین نتوانست ظهور رویزیونیسم را از داخل همان حزبی که او رهبری

میکرد، علیرغم در اختیار داشتن وسایل سرکوب قهری علیه آن ممانعت کند؟ چرا حزب کمونیست چین تحت رهبری مانو علیرغم براه انداختن انقلاب فرهنگی موفق نشد که از قدرت رسیدن رویونیسم تین سیانوپینگ و دارودسته اش درست بعد از مرگ مانو جلوگیری کند؟

اینها در مجموع عین سوالاتی اند که مستخدمین و متخصصین اطلاعاتی امپریالیست‌ها آنها را به دلیل دفاع از نظام حاکم امپریالیستی و به بیراهه کشانیدن اذهان عامه مطرح میکنند که گویا "کمونیسم کارآیی ندارد"، "کمونیسم در تنوری خوب است و در عمل کار نمی‌کند"، لذا بهتر است نظم سرمایه‌داری را برهم نزنید! بدبختانه حزب کمونیست نیپال (م) از آنها پیشتر می‌رود و می‌گوید که جناح سرمایه‌داری قدرت را در روسیه و چین بدون خونریزی تصرف کرده اند. هیچکسی فکر نمی‌کند که چنین حکمی از کمبودی اطلاعات یا آگاهی منشأ بگیرد. این گونه احکام که از ذهن مدهوش و دماغ آشفته افرادی که به انقلاب خیانت ورزیده اند تراوش میکنند، حتی اخلاق اجتماعی و بیان حقیقت را به سطح وسویه بورژوازی نیز نقض می‌کند. این حزب کودتاها را داخل حزبی و کشتارهای ارتجاع را در روسیه و چین بعد از تصرف قدرت بواسطه آنها، مانند پست‌ترین مزدبگیران تبلیغاتی دستگاه اطلاعات امپریالیست‌ها انکار می‌کند. بادنانت رویونیستی و پستی تهی مغزانه بر خون هزاران کارگر چینی و صدها انقلابی کمونیست روسیه که به دست همکیشان و همپالان رویونیست شان فروریخته اند خاک می‌پاشد.

حقیقت اینست که هم در روسیه و هم در چین طبقه کارگر و کمونیست‌ها دست بمقاومت زدند تا سوسیالیسم را حفظ کنند ولی شکست خوردند. مقاومت قهرمانانه صدها هزار کارگر در شانگهای در پشتیبانی از سوسیالیسم و مانویسم و مخالفت با رویونیسم تینگ را به این راحتی نمیتوان انکار کرد. و اینکه این آقایان آنرا "بدون خون ریزی" می‌خوانند، ماتعجب می‌کنیم. چه کسی میتواند قتلعام بی‌سروصدای ده هزاران کمونیست را از سال 1953 تا سال 1960 بواسطه کاجی بی در شهرهای مختلف روسیه از یاد ببرد؟ اما حزب کمونیست نیپال (م) به از یاد بردن آنها بسنده نمی‌کند، بلکه آنها را انکار می‌کند، کاری را که دستگاه اطلاعاتی و رسانه‌های معمولی امپریالیست‌ها مانند دیسکوری (Discovery) برای دستکاری و شستشوی مغزی افکار عامه انجام می‌دهند. توگویی که اینگونه منابع ماخذ این آقایان است. باینگونه منابع معلومات و سطح بررسی برحق میتوان پرا بلم تاریخ انقلابات پرولتاریا را حل کرد!

این حزب بجای آنکه به اشتباه خود توجه و از خود انتقاد کند، مانند خرده بورژواهای تهی مغزی که چند واژه و چند مطلب را از این و آن کتاب یاد می‌گیرند و با آنها بر منبر حرافی بالا می‌شوند، همان سوالاتی را که پیشتر طرح کرده بودند، یکبار دیگر با ذکر یک مقدمه دیگری مطرح می‌سازند ولی با این تفاوت که اینبار نقش نیروی مسلح را به هیچ تنزل بدهند تا انتخابات و معاملات پارلمانی را با اهمیت جلوه دهند:

Why did the Russian Red Army that was able to defeat the fascist Hitler and his powerful army with the sacrifice of about 20 million Russian patriots, fail to retain proletarian power after the death of Comrade Stalin? Why did the Chinese PLA, which was able to defeat Japanese

imperialist aggression and 5.5 million in the Chinese reactionary army, turn out to be a silent spectator when the revisionist Deng clique grabbed power? Why did the Vietnamese people's army, which was able to defeat the US army, the strongest army in the world, and equipped with the most sophisticated weapons, fail to notice the transfer of proletarian power into its opposite? These and alike are the questions for which we are trying to find correct answers. Only cursing the revisionists does not solve the problem.

ترجمه

چرا ارتش سرخ روسیه که قادر بود با قریبانی 20 میلیون میهنپرست روسی فاشیسم هتلر را شکست بدهد، بعد از مرگ رفیق استالین قادر نشد که قدرت پرولتاریائی را حفظ کند؟ چرا ارتش رهائی بخش خلق چین که قادر بود امپریالیسم جاپان را درهم بکوبد و ارتش 5.5 میلیونی ارتجاع چین را تار و مار نماید، هنگامیکه باندر ویزیونیست تین سیانوپینگ قدرت را گرفت به ناظر ساکت مبدل شد؟ چرا ارتش خلق ویتنام که توانست ارتش امپریالیسم اضلاع متحده، نیرومندترین ارتش جهان را که با پیشرفته ترین تجهیزات مجهز بود، شکست بدهد ولی قادر نشد مشاهده نماید که چگونه قدرت به جناح متضاد آن انتقال مییابد؟ اینها و امثال اینها سوالاتی اند که ما میکوشیم برای شان پاسخ های صحیح را پیدا کنیم، تنهالین و نفرین بر رویونیسم مشکل را حل نمیکند.

توجه کنید که چه کسی چه حرف هائی را میزند؟ وقتی آدم از خط انقلابی بکنار می رود، فکر میکند با بازار تیزی و رندی، زبان بازی و اشاراتانی گری میتواند با علم انقلاب کمونیستی مقابله کند. اگر واقعا نیروهای مسلح در رابطه با حفظ نظام اینقدر بی اهمیت اند، پس چرا جنرال رکتوال توانست آقای پوش پاکمال را مانند جنازه مگس مرده بانوک چکمه هایش از مصدر صدر اعظمی نمایشی بدور پرتاب کند؟

در اینجا آدم هرگز نمیتواند از وقاحت و زرنگی بازاری رهبران حزب کمونیست نیپال (م) به تعجب نیفتد. قبل از آنکه بتاریخ مراجعه و به این سوالات پاسخ بدهیم، پرسان میکنیم که چرا خلق نیپال با تفنگ های دهن پروکاردوتیر، تیشه و چماق توانست در سال 1996 با ارتش نیپال که نظریه جمعیت آن نیرومندترین ارتش جنوب آسیا بشمار میرود، اعلان جنگ بدهد و در ظرف 24 ساعت 7000 عملیات را اجرا کند؟ از دسته های پارتیزانی کوچک، ارتش نیرومند خلق را درست کند، بارها و بارها پیروزه ارتش سلطنتی نیپال را با خاک و خون بیآلاید، بگفته خودش 80% خاک نیپال را به پایگاه سرخ تبدیل کند، نظام تعلیمی و تربیتی نوین را ایجاد نموده و سازمان قضائی توده ای را بوجود آورد و سپس تمام آنها را دوباره به ارتجاع در مقابل کرسی صدر اعظمی و وزارت مالیه پس بدهد؟ چرا ارتش رهائی بخش خلق نیپال که قادر بود علیرغم کمیت کوچکش ارتش سلطنتی چهار برابر بزرگتر از خود را در بارک های نظامی با وجود کمک های دست و دلباز نظامی، مالی، اطلاعاتی و معلوماتی توسعه طلبان هند، امپریالیستها و مرتجعین نیپال زندانی سازد، بعد از انعقاد صلح همه جانبه "با مرتجعین به خلع سلاح و زندانی شدن در کمپ های سازمان ملل تن در میدهد؟ تهی مغزان بورژوا هرگز از تجارب خود نمی آموزند!

چگونه مبارزه به اینجا رسید؟

بابورام باترای، پیشگام رویزیونیزم مسلکی نیپال است. او در سال 2004 تزرویزیونیستی و ضدلنینی "دولت نوین" را فرمولبندی و در شماره 9 نهم "کارگر" ارگان مرکزی این حزب بچاپ سپرد. در جلسه کمیته مرکزی این حزب که در سال 2005 دایر شد، این تزرویزیونیستی، من حیث خط حرکتی این حزب مورد پذیرش جلسه قرار گرفته و فیصله شد که انقلاب نیپال برای دست یابی به دولتی مبارزه میکند که بابورام باترای سیمای آن را در "دولت نوین" طراحی کرده است. به این ترتیب این حزب دموکراسی نوین مانوتسه دون را بدور انداخته و "جمهوری انتقالی" بابورام باترای تصویب کرد.

دموکراسی ای که این حزب از آن حرف میزند یعنی آن استراتژی ای که اشتباهات لنین، استالین و مانوتسه دون را "تصحیح" میکند چه جاهتی دارد؟ بخشی از جوه این دموکراسی را در نامه ای که در ماه جولای 2006 به حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده امریکانوشته، چنین می بینیم:

"[O]ur Party has viewed the democratic republic neither as the bourgeois parliamentary republic nor directly as the new-democratic one. This republic, with an extensive reorganization of the state power as to resolve the problems related with class, nationality, region and sex prevailing in the country, would play a role of transitional multiparty republic. Certainly, the reactionary class and their parties will try to transform this republic into a bourgeois parliamentary one, whereas our Party of the proletarian class will try to transform it into a new-democratic republic."

ترجمه :

حزب ما به جمهوری دموکراتیک نه بمثابة جمهوری پارلمانی بورژوایی میبندونه آنرا جمهوری دموکراتیک نوین میخواند. این جمهوری با سازماندهی وسیع قدرت دولتی برای رفع معضلات مربوط به طبقات، ملیتها، منطقه و جنس سالاری در کشور، من حیث یک جمهوری دموکراتیک انتقالی چندین حزبی نقش بازی خواهد کرد. طبقات ارتجاعی و احزاب آنها یقیناً کوشش خواهند کرد که این جمهوری را به جمهوری پارلمانی بورژوایی مبدل کنند، در حالیکه پرولتاریا کوشش خواهد کرد که آنرا بسوی دموکراتیک نوین ببرد"

(منبع... On Developments in Nepal and the...)

بدنیست این حرف هارا در روشنائی تنوری مارکسیزم - لنینیزم - مانویزم اندکی خوبتر مشاهده کنیم و ببینیم که "سازمان دهی وسیع قدرت دولتی چه معنی دارد و آیا چنین چیزی واقعا میتواند با کمونیزم خون شریکی داشته باشد؟

مسئله دولت

در جهان هیچ مقوله سیاسی غیر طبقاتی وجود ندارد و هیچ دولتی با هر قدر "سازماندهی وسیع قدرت" غیر طبقاتی نیست. دولت برانده طبقات است و بدون طبقات نمیتواند اصلاً موجود باشد. دولت در پایان تکامل جامعه کمونیزم اولیه یعنی زمانیکه تضادهای طبقاتی دیگر آشتی ناپذیر شده بود، ظهور کرد و از آن ببعدهمیشه در دست یک طبقه بوده و تاکنون طبقاتی که قدرت دولتی را در دست دارند، از آن بمثابه آله حکمرانی استفاده کرده اند. نظریه حکم تاریخ جامعه بشری "سازماندهی وسیع قدرت دولتی" هر قدر هم "وسیع" باشد، نمیتواند شکل و مضمون "وسیعتر" از ظرفیت و کیفیت آله سرکوبی یک طبقه را بخود بگیرد.

در پیشرفته ترین ممالک اروپائی و امریکائی دولت آله سرکوبی است که بورژوازی بزرگ آنرا در دست دارد. در افغانستان دولت آله سرکوبی است که امپریالیستها، فنودال-کمپرادورها از آن بمثابه انقیادکشور و سرکوب خلق استفاده میکنند، مادر "جمهوری انتقالی بابورام باترای" دولت در دست کیست یا کی خواهد بود؟ در دست طبقه کارگر و خلق نیپال یا در دست فنودال-کمپرادورها و امپریالیستها و توسعه طلبان هند؟ این دولت جامعه رابسوی سوسیالیزم و سرانجام کمونیزم میبرد یا بسوی وابستگی به امپریالیزم و قهقرا که در آن ارتجاع فنودالی و بورژوازی کمپرادور در حمایت امپریالیزم دندان زهری شان را بر شاهرگ خلق نیپال گذارده و خون آنها را تا آخرین قطره می نوشند؟

طوری که در بالا اشاره کردیم؛ کمونیست ها به دولت به مثابه سازمان طبقات می بینند که نه مافوق جامعه است و نه در خدمت تمام افراد جامعه. لنین در "دولت و انقلاب" بعد از مراجعه به انگلس و ذکر پیکره ای از تاریخ پیدایش دولت یعنی بیان موضعگیری تاریخی- فلسفی مارکسیزم در مورد دولت این نتیجه گیری را اعلان میکند که: "دولت محصول و آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است دولت در آنجا، در آن زمان و در آن حدود پدید می آید که تضادهای طبقاتی در آنجا در آن زمان و در آن حدود دیگر بطور ابرکتیف نمیتوانند آشتی پذیر باشند و بالعکس وجود دولت ثابت میکند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیر اند (تکیه از ماست)" لنین همچنین بعد از مراجعه به مارکس در مورد دولت می نویسد: "طبق نظر مارکس دولت ارگان سیادت طبقاتی، ارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر و حاکی از ایجاد "نظمی" است که این ستمگری را با تعدیل تصادمات طبقات قانونی و استوار میسازد. طبق نظر سیاستمداران خرده بورژوا، نظم همان آشتی طبقات است نه ستمگری" (همانجا)

لنین با وضاحت کامل عصاره بپیش مارکسیزم در مورد دولت را در این چند جمله خلاصه کرده است؛ اگر چندا به روشنی حکم میکند که وظیفه پرولتاریا در هم شکستن این ماشین میباشد ولی از همین تنوری نیز میتوان وظیفه پرولتاریا در انقلاب کاملاً مشاهده نمود و آن اینکه اگر دولت کهن آله سیادت طبقات حاکم مرتجع هست، پس پرولتاریا باید آنرا در هم شکسته و دولت نوین خود را بنا کند. زیرا ماشین دولتی کهن برای سیادت طبقات کهن طرح ریزی گردیده و در جهت واداشتن استثمارشوندگان به استثمار و ستمکششان به محکومیت کار میکند. پیچ و مهره و ضمانت آن مانند دستگاه قضائی، انتظامی، سیستم دفاعی و نظام اجرائی و... غیره این دولت نیز برای همین اهداف طرح ریزی گردیده اند. در حالیکه ماشین دولتی پرولتاریا در جهت نابودی ستم و سیادت

استثمارشوندگان جامعه کهن، برهم زدن سلطه امپریالیزم و استحکام دیکتاتوری طبقه کارگر کار میکند و بهمین منظور طرح ریزی شده و پیچ و مهره آن نیز در همین راستا عیار میشوند.

از جانب دیگر؛ در جهان کنونی دست یابی به جمهوری دموکراتیک نوین نیاز به یک دوره انتقالی ندارد زیرا دموکراسی نوین خود یک مرحله انتقالی میباشد. از نظر تئوری نمیتوان انقلاب پرولتری را به سه مرحله تقسیم کرد و آنهم چنان تقسیمی که در یک مرحله آن آگاهانه به آرایش دولت فنودال- کمپرادورها پرداخته و با امپریالیزم به بستر حل و عقد رفت. در عصر امپریالیزم، فنودالیزم مستقل از امپریالیزم و سرمایه‌داری کمپرادور وجود ندارد که برای برانداختن آن، پرولتاریا نیاز به اتخاذ تدابیر استراتژیک نظیر جمهوری انتقالی دموکراتیک داشته باشد. در این عصر فنودالیزم، امپریالیزم و سرمایه‌داری کمپرادور در مجموع یک واحد انتزاعی خارجی- داخلی یا یک هیولای سه سر را تشکیل میدهند که در کل آماج انقلاب میباشد.

مسئله دموکراسی

حزب کمونیست نیپال (م) میگوید:

We should not rule out the possibility if having to pass through various mixed and transitional forms of democracy in the process of marching from autocratic monarchy through bourgeois democracy to proletarian democracy.

ترجمه :

مانباید این امکان را غیر محتمل بشماریم که مجبور خواهیم بود از مراحل گوناگون اشکال مختلط و انتقالی دموکراسی در پروسه مارش از نظام اتوکراسی سلطنتی از طریق دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری عبور خواهیم کرد.

در اینجا مشاهده میشود که حزب کمونیست نیپال (م) برای رسیدن به دموکراسی نوین بر جنگ خلق تکیه نمیکند و معتقد است که انقلاب نیپال از طریق جمهوری انتقالی و مراحل گوناگون دموکراسی باید عبور کند. معلوم نیست که این مراحل گوناگون چگونه فاز بندی میشوند و هر مرحله آن با مرحله قبلی چه تفاوتی خواهد داشت؟ و آرایش تضادهای جامعه در هر فاز چگونه میباشد. این حزب از یکطرف میگوید که سازش با احزاب بورژوائی فقط "یک تاکتیک" است و آنها به انقلاب پرولتری، سوسیالیزم و کمونیزم متعهد میباشند. اما از جانب دیگر معتقد است که "از طریق دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری عبور خواهیم کرد". پس سازش با احزاب بورژوائی تنها و تنها "یک تاکتیک" نه بلکه یک استراتژی است. در این استراتژی بعد از نفی جنگ خلق، آنچه از همه بیشتر مورد تاکید قرار میگیرد اینست که خلق نیپال در یک درازنای طولی درگیر مبارزه با فنودالیزم میباشد و زمان آغاز مبارزه آن با کمپرادورها، توسعه طلبان هند و امپریالیزم معلوم نیست. معنی این حرف اینست که بورژوائی کمپرادور، توسعه طلبان هند و امپریالیزم تامت های نامعلومی دشمنان عمده خلق نیپال بحساب نمی آیند. از این تناقض گونی و بیهوده سرانی میگذریم و به برداشت آنها از دموکراسی نظر میکنیم.

برای یک بورژوا، دموکراسی؛ انتخابات و فریب دادن مردم بواسطه احزاب ریاکار بورژوازی میباشد. یک بورژوا بر طبق جهان بینی بورژوازی به سمت حرکی جامعه نیز توجه نمیکند. برای او این مسئله مطرح نیست که این نظام به عدالت اجتماعی می انجامد و یا پیوسته در تلاش است تا استثمار، ستمگری و موزای با آنها فقر و سیه روزی را در جامعه حفظ و گسترش دهد. اما برای یک کمونیست دموکراسی یک مقوله طبقاتی است و در بطن هر دموکراسی یک مبارزه شدید طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی بطور آشکار و یا مخفیانه برای درست گرفتن قدرت انجام می یابد. یک کمونیست معتقد است که هر دموکراسی بورژوازی حافظ منافع بورژوازی است. معهذ، صحبت از "اشکال مختلط" و "انتقالی دموکراسی" بهیچ صورتی نمیتواند "انتقال و اختلاط" کیفی بنفع پرولتاریا باشد و یا بتواند از چارچوب منافع بورژوازی و امپریالیزم خارج شود. از جانب دیگر یک کمونیست از همه اولتر به این مسئله توجه میکند که نظام بکدام سواد حرکت است؟ در دموکراسی بورژوائی چه فاکتوری حرکت بسوی دموکراسی پرولتری را تضمین میکند؟ از جانب دیگر دموکراسی پرولتری فقط و فقط تشکیل حکومت بواسطه طبقه کارگر نیست. دموکراسی پرولتری قبل از هر چیز دیگر با سلب مالکیت از صاحبان بنگاه های تولیدی بزرگ، بانکها، شرکتهای بیمه، املاک ملاکین بزرگ و قراردادادن طبقه کارگر بجای مدیران و روسای آنها میباشد. فقط از این طریق است که طبقه کارگر در محور حرکت نظام قرار میگیرد و نقش موتور متحرک جامعه را بازی میکند. آیا این کارها از طریق دموکراسی بورژوائی ممکن است؟

حزب کمونیست نیپال (م) در نامه اش به حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده میگوید:

Of course, we have put forward some proposals to develop a methodology and mechanism within the state so that it can effectively help implement the dialectical relation between proletariat dictatorship and democracy in society.

باید اضافه کرد که ما پیشنهاداتی را ارائه کرده ایم تا متدولوژی و میکانیزمی را از طریق دولت انکشاف بدیم که بتوانیم بطور موثر رابطه دیالکتیکی بین دیکتاتوری پرولتاریا و دموکراسی را در جامعه عملی نماییم.

با خواندن این سطور هر کمونیست مایوس میشود، زیرا هیچ کسی ولو خیلی ساده لوح، نمیتواند خود را متقاعد سازد که از طریق پیشنهادات و انکشاف متدولوژی و ترتیب یک میکانیزم بروکراتیک از درون دولت بورژوازی؛ به دیکتاتوری پرولتاریا میتوان رسید. این ساده لوحی بیشتر به حماقت یک مدهوش میماند که به این توهم غرق است که برای دسترسی به دیکتاتوری پرولتاریا به انقلاب نیاز است و نه به جنگ خلق و نه تصادمات طبقات و سرنگونی دولت ارتجاع و نوکر امپریالیزم و نه انقلاب ارضی، نه ضبط املاک فنودال- کمپرادورها، نه ایجاد زمینه عینی و مادی دیکتاتوری پرولتاریا، نه ملی ساختن فابریکه و بنگاه های بزرگ تولید و بانکها و شرکت های خدماتی و بیمه ها و... غیره.

آنچه از همه چندان آرتراست اینست که در جریان آن همه "اشکال مختلط انتقالی دموکراسی" مشغول تهیه متدولوژی و سرهم بند کردن میکانیزم برای دیکتاتوری پرولتاریا میباشند، طبقات دیگر و بیژه بورژوازی کمپرادور، توسعه طلبان هندو امپریالیستها چکار میکنند؟ می ایستند و دست زیر کله گرفته هنرنمایی حزب کمونیست نیپال (م) را تماشا میکنند و یا آنها نیز بمبارزه طبقاتی دست میزنند؟

در جریان این همه فرازونشیبی که آنها را نباید لایحتمل شمرد، چه کسانی از جانب امپریالیزم و توسعه طلبان هند تقویه و حمایت خواهند شد؟ شرایط داخلی چطور؟ بورژوازی ملی نیپال، بورژوازی عقبمانده و ناتوان است که به مراحم امپریالیزم بیشتر علاقمند میباشند. این بورژوازی به هیچصورتی شجاعت و تهور آزادی خواهی از امپریالیزم را در خود نپرورانیده و بدون زوزه سرب داغ و شلیک مسلسل ارتش خلق تحت رهبری پرولتاریا شجاعت و جرئت بپایستادن را ندارد. معنی این حرف اینست که در شرایط آرام این بورژوازی بیشتر طرف امپریالیزم و سرمایه داری کمپرادوری میگیرد تا طرف کارگران و دهقانان را. با چنین وصفی آیا "تئوری های" حزب کمونیست نیپال (م) در مورد دموکراسی خیانت آگاهانه به انقلاب پرولتری نیستند؟

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، چه انتخابی را بر چه انتخابی رجحان داد؟

تمایل به سازش و خیانت به انقلاب در حزب کمونیست نیپال در جریان نزاع داخل حزبی سال 2003-2004 بین بابورام باترای و پراچنداد را وایل سال 2004 به مشاهده میرسید. اسنادیکه از این نزاع در نشریه ماهانه امریکانی منتلی ریویو (Monthly review) به نشر سپرده شده نشان میدهد که بابورام باترای در همان وقت در صدد از خط بیرون انداختن حزب بوده ولی در مقابل پراچندانی بجای محکم گرفتن فرمان کشتی در مسیر خط سیاسی - ایدئولوژیک پرولتاریا به حملات شخصی و اتهام زنی میپردازد. او بابورام باترای را به اپورتونیست، رویزیونیست، و غیره متهم میکند ولی هنگامیکه او بر میگردد و از پراچندام عزت میخواهد و بعد از آن از "طرز انتقاد کردنش" نه از مفهوم آن از خود نقد میکند، درآب "همه چیز پاک کن" غسل تعمیدی یابد و یک شبیه کثافات اپورتونیستی، رویزیونیستی... و غیره از او شستشو میگردد. رهبر حزب کمونیست (مانویست) افغانستان در ماه اپریل سال 2004 از تمام کم و کیف این نزاع آگاه بود و بارفقای مانویست در صحبت های رودرویی اش حتی از آن مثال می آورد و در مورد آن نظر داشت. اینکه امروز این حزب با هزارویک نوع جملات میگوید که ما از این انحرافات بی خبر بودیم، یک بهانه نازک است که به هیچصورتی نمیتواند اغراض حزب کمونیست (مانویست) افغانستان را استتار کند. تازه؛ مشاهده و پی بردن به ماهیت این انحرافات بعد از درگرفتن مبارزه دو خط در داخل جنبش کمونیستی جهانی نیز از ظرفیت درک و دانش رهبران حزب کمونیست (مانویست) افغانستان خارج نبود. اگرچند آنها در همان روزهایی که "کارگر" (ارگان نشراتی حزب کمونیست نیپال (م)) نوشته بابورام باترای را بیرون داده بود، میتوانستند مانند حزب کمونیست انقلابی امریکا انحرافات رویزیونیستی حزب کمونیست نیپال (م) را نقد کنند زیرا دیگر به وضاحت دیده میشد که این "اعرابی بجای کعبه بسوی ترکستان" روان است. وظیفه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان و هر حزب کمونیست دیگر در گام اول اینست که از حقانیت ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم - مانویزم دفاع کند، نه اینکه آنرا فدای زدو بندهای جانبی و ائتلاف سیاسی داخل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بسازد.

حزب کمونیست (مانویست) افغانستان بجای آنکه وظیفه اصلی خود یعنی حراست وطلایه داری حریم ایدنولوژی مارکسیزم - لنینزم - مانویزم را انجام دهد، به حضور سربازان مزدور گورخایی نیپال که بواسطه امپریالیستهای غربی استخدام و به افغانستان اعزام شده اند، به حزب کمونیست نیپال (م) اعتراض می کند و سپس آنرا به زبان انگلیسی ترجمه و به نشر میسپارد تا افتضاحش را بین المللی بسازد. کدام کمونیستی در جهان وجود دارد که از خود نپرسد: این چگونه حزب کمونیست است که در مقابل خیانت به منافع جهانی طبقه کارگر جنگ خلق و انقلاب و ایدنولوژی کمونیسم گنگ مادر زاد بوده و به حضور چند صد سرباز گورخایی مزدور در افغانستان ندبه وزاری اش به آسمان هفتم رسیده است؟ این حزب کمونیست انترناسیونالیست است یا یک باندناسیونالیست "افغانی"؟ کدام کمونیست نمیداند که عالیترین شکل مبارزه علیه امپریالیزم جنگ خلق است، وظیفه ای که یک حزب کمونیست از نظر منافع ملی خود نیز به آن باید محکم بچسبد دفاع از جنگ خلق (ولودر آن طرف گیتی) میباشد. جنگ خلق در نیپال بدون شک به امر آزادی و استقلال ملی افغانستان هزاران مرتبه مفیدتر بود تا خروج سربازان مزدور گورخایی از افغانستان. کدام کمونیست است که نمیداند که یکی از عظیمترین امتیاز تاریخی پرولتاریا نظریات طبقات دیگر در امر مبارزه علیه امپریالیزم اینست که پرولتاریا "هست" و بود "امپریالیزم رادر سطح جهانی از اساس مورد پرسش قرار میدهد و خلق را بسوی برانداختن اساسی آن رهبری میکند، و یکی از ناتوانی های تاریخی بورژوازی ملی اینست که محض منافع ملی خود را مدنظر میگیرد و پشت بام دیوار خود را از ترس چکاک گاه گل میکند. حزب کمونیست (مانویست) افغانستان مانند ژوزف آف آرمیتیا سرباز رومی بر زخم های دست مسیح اشک میریزد و جنازه از صلیب آویزان شده اورانمی بیند.

از جانب دیگر، در اینجا یک مسئله خیلی مهم و حیاتی دیگر مطرح است. مسئله ای که به یک حزب کمونیست روحیه رزمجویی مانویستی میدهد و مرکز عالی انقلابی رادر اعضا و کادرهای آن بوجود آورده، سرپانگه داشته و تقویه میسازد. این مسئله تریبه کادرها و صفوف با حوادث روز و تهیه رهنمود حزب میباشد. مخفی ساختن حقایق انقلاب طبقه در یک کشور، بدون شک محروم ساختن کادرهای حزبی نتنها از سهمگیری در مبارزه جهانی پرولتاریا است، بلکه محروم ساختن آنها از دانش کده مبارزه جهانی طبقه میباشد. محروم ساختن کادرها و صفوف از حقایق نیپال به معنی ممانعت آنها از سهمگیری در مبارزه جهانی علیه رویونیسم میباشد. بورژوازی و ضد پرولتری بودن این ممانعت زمانی خوب تر قابل مشاهده است که آدم ببیند چطور بورژوازی از طریق کنترل معلومات و ارائه آن بخش از آن که بنفع آنست، به تحمیق اذهان پویای خلق دست میزند. از جانب دیگر؛ نامه حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده به حزب کمونیست نیپال (م) در سال 2005 آغاز رسمی یک مبارزه ایدنولوژیک در امتداد دو خط متضاد در داخل جنبش کمونیستی بین المللی بود. از این تاریخ به بعد بطور واضح و روشن جنبش کمونیستی بین المللی به دو جناح تقسیم میشود.

- جناح رویونیسم که از خیانت به انقلاب در نیپال پشتیبانی میکند. برخی از این بخش بشمول حزب کمونیست نیپال (م) معتقد است که از طریق انتخابات، دموکراسی پارلمانی و دولت انتقالی جمهوری فدرال میتوان به سوسیالیزم رسید و نیازی به درهم شکستن ماشین کهن دولتی از طریق قهر انقلابی نیست. این بخش قسمت فعال یا هسته این طیف را تشکیل میدهد. در اطراف این بخش تشکیلات و احزاب دیگری قرار دارند که

از نظر ایدئولوژی با این قسمت موافق نیستند ولی از نظر سیاسی نیز علیه آن موضع فعال نمیگیرند. چون سیاست شکل فعال یا تفسیر عملی ایدئولوژی است، لذا مخالف بودن ایدئولوژیک این احزاب و تشکیلات نیز اهمیتش را از دست میدهد. حزب کمونیست فلیپین، حزب کمونیست (مانویست) افغانستان، حزب کمونیست ایتالیا و بسیاری از احزاب و سازمانهای جنوب شرق آسیا این طیف را تشکیل میدهند.

- جناح کمونیسم که قطع جنگ خلق را خیانت به انقلاب دانسته و معتقد است که بدون درهم شکستادن ماشین دولتی کهن نمیتوان خلق را رها ساخت و از طریق انتخابات پارلمانی به هیچ صورتی نمیتوان طبقه کارگر را از طبقه تحت دیکتاتوری به طبقه ای که باید دیکتاتوری اعمال کند، مبدل نمود و سوسیالیسم را ساخت. در جنبش انقلابی بین المللی (ریم) تاکنون خط اولی یعنی خط اپورتونیزم غالب است زیرا (جا) تاکنون نتوانسته است رویونیسم نیپال را رسمارد کند و آنرا از عضویت این جنبش خارج سازد. در جنبش کمونیستی افغانستان "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م.ل.م)" و "مانویست های افغانستان" جانب کمونیسم را گرفته و با صراحت از کمونیسم دفاع میکنند. این دو تشکیلات در موازات همدیگر بر اساس درک وظایف کمونیستی شان به افشای رویونیسم دست زده اند و تاکنون اسناد متعددی را علیه این بدعت بورژوازی بیرون داده اند. "مانویست های افغانستان" شرکت در جلسات دفاع از حزب کمونیست نیپال (م) را بعد از کنفرانس چنگ و نگ در سال 2006 رسماً تحریم نموده و در گردهم آیی هائیکه در دفاع از این حزب در اروپا و کانادا ابراه افتاده، سهم نگرفته است.

جوزای 1388

مه- جون 2009

مانویست های افغانستان